

پسر دانی معاویه بجرم دوستی امام

محکوم می شود!

چطور است دستور دهم این پسر ناداندا اذندان بیاورند او را نصیحت کنیم و سپس آزادش سازیم؟

امیر، امر مبارک خلیفه است! بد نیست بر عایت خویشی و قرابت با خلیفه هم که شده او را احضار فرمائید و پس از آنکه با بیانات کافی و صافی صحبتش فرمودید، امر کنید علی بن ابی طالب را بمن و سپ نموده پس از آنکه ثابت شد از گمراهی و ضلالت خویش دست کشیده است و بر آزاد کنید!
- ما هم عقیده‌ام همین است!
- رای مبارک خلیفه اشتباه ندارد!

معاویه وقتی متبده در بارش را فهمید رو بپا مورین کرده گفت: بروید محمد بن حذیفه (۱) را اذندان بیاورید!

طولی نکشید محمد با قدمی استوار وارد شد در حالیکه ادا آثار ترس و اضطراب در او مشاهده نمی شد. آنکه معاویه به او رو کرده گفت: هنوز دست از گمراهی و نادانی خود بر نهاده‌اشته‌ای؟ هنوز دندان ترا نام و پیشیمان نساخته است؟

چرا! گمان می‌کنم حالا دیگر دندان اثر خود را بخشیده باشد و تو حاضر باشی دست از گمراهی و نادانی خویش برداری. تو با این خویشی نزدیکی که با ماداری اکنون می بایست از مفرات در گامها باشی! آری اگر خوش خدمتی کرده بودی الان مانند هزاران نفر که از جوان احسان ما بگریزید و توبه بگردیدند بودی. و الا آن می بایست امیر یکی از ولایات و استانهای کشور پهناور ما باشی! حیف نیست بر خود - م نمی‌کنی و در گوشه زندان بسر می‌بری؟ گمراهی بی است مگر نمیدانی که عثمان مظلوم کشته شد و علی (ع) او را بکشتن داد. و باز مگر نمیدانی که طلحه و زبیر بخونخواهی عثمان قیام کردند مگر ترویدی داری که عامل مؤثر در قتل عثمان همان عیبجویی‌های تیرسورد علی بن ابی طالب بود؟ پس در حقیقت او بود که عثمان را بکشتن داد و ما اکنون جز خونخواهی خلیفه مظلوم کاری نداریم!

وقتی سخنان معاویه تمام شد محمد بن حذیفه ابتدا بالحن ملایمی گفت: من از هر کسی بنو نزدیک‌ترم آخر من پسر دانی تو تو پسر عه من هستی!

(۱) محمد بن حذیفه یکی از کسانی بود که پیش از مالک اشتر از طرف امام (ع) فرماندار مصر بود در دوشی و محبت امام (ع) سخت ثابت قدم بود، و با اینکه با معاویه خویشی نزدیک داشت و پسر دانی وی محسوب می‌شد با معاویه و روش او شدیداً مخالف بود. پس از شهادت امام (ع) مدتی در زندان او بسر برد.

درست است من خوبشاوندی ترا مکرر نیستم .

پس قبول داری که ترا بیش از هر کس من متلطم و بااخلاق و رفتار او کاندلا آشنا هستم .

آری هر چه بداند تو مرا من شناسم و امیدوارم که همین خوبشاوندی سبب نجات تو گردد

در اینجا محمد بن حنفیه بالحق گریه و محکمت کرد : معاویه اعم تر از خوب من -

شناسم ؛ بخدای بی شریک سوگند هیچکس در مورد خون عثمان از تو مسئول تر نیست ، آری

عثمان بخاطر تو و افرادی همانند او کشته شد ، او بود که افراد ظالم و شمشکری را همچون تو

بفرمانداری و داشت و با تقویت و تأیید کرد ، تو در مردم مهاجر و انصار از من بجان آمدند

شکایتها کردند ، دادخواهی ها نمودند ، امام هم بنا بر وظیفه انسانی خود بارها اولاد بیخت کرد

او گوش نداد ، فریاد استغاثه به چهار گان درانی شنید ، و اگر می شنید تر تپا اثری بجوای آنها

نمیداد ، مردم خسته شدند ، قیام کردند ، و بالاخره او یک نفر رسیده ، بنا بر این اگر عثمان

کشته شد فدای شمشکری شما شد ، و بسا همین طلحه و زبیر بود که با بردی بیش از همه ،

مردم را بقتل او تشویق کردند .

بشون گویم ؛ معاویه ؛ تو هم از خونخواهی عثمان مظلوم میری ؛ و خود را حلی شده بدیده

معرفی میکنی ؛ پس است بخدای بی شریک ترا من شناسم که از زمان جاهلیت تا اکنون اخلاق و

رفتار تو کوچکترین تغییری نکرده ، و اسلام و ایمان در حق ذریه ای اثر نگذاشته ، همانطور که

در جاهلیت بودی ، عیناً با همان رفتار و اخلاق باقی مانده ای و دلت خوش است که مسلمانان بدیدای

بی جا نمیگویم

گواهمن این است که مرا بجز دوستی علی بن ابیطالب ملاقات من کسی در همین جرهم را

بزدان انداخته ای ، مگر نماین است که طرفداران علی (ع) بر حبه روزه گیرها ، نماز شب

خوانها ، و مؤمنان باک به از مهاجر و انصارند ؛ و مگر نماین است که طرفداران تو هم در زندان

مناققان و آزادشدگان در فتح مکه تسلند ، آنها که بوی ازیان ببردند و تنها در فتح مکه

از ترس اظهار اسلام نمودند و پیامبر بزرگوار از تقویت و مردانگی خویش آنها را بخشید و آزاد

کرد ، آری اینها طرفدار تو هستند و تو آنها را گول زدی و در نتیجه دینشان را بدنیای تو فروختند ؛

معاویه ؛

بخدای تو اذهر کس بهتر و بیشتر از سال خود آگاهی ؛ تو خود میدانی که من بدروغ حرف

نمیزانم و بیهوده سخن نمیگویم ، اطرافیات نیز خوب ترا می شناسند ، و میداند چه میگویند

و چه می کنند ، چه میشود کرده که آنها با علم و اطلاع فرمان تو را اطاعت می کنند و تشویق

پروردگار بزرگوار برای خود می عزیزند ؟

امامن . . .

بزرگترین جنگ لیون طرابلسی یا قلازم زرافه، نبرد دهبانی، کمالونیکا (۱) در سال ۲۹۱ هجری است تواریخ اسلامی بطور اجمال میگوید: «در سال (۲۹۱) فرساده معروف به قلازم زرافه، از طرسوس به بلاد روم حمله برد و شهر الحطاکیه را که در دینق قسطنطنیه بود فتح کرد، و پنج هزار نفر از اسراء مسلمین را از جنگ زوبیان آزاد ساخت. بعلاوه شصت کشتی رومی را با ثروت و کلابه غنیمت گرفت و آنها را با غنایم اسنایکیه میان سر بازان خود تقسیم نمود. (۲) این اسنایکیه همان کمالونیکاه است نه اسنایکیه شام که در آن روز مرز اسلام بود.

لیون طرابلسی در ۲۴۴ هجری سال ۹۰۴ طرابلس رسید و از آنجا به طرسوس که پایگاه آزاد ساختن یا مبادله اسیران مسلمین و رومیان بود آمد. در آنجا اشراف کمالونیکاه با اسیران مسلمین مبادله شدند، از جمله دکامنیاتس و مورخ بود که داستان این جنگ را از نوشته‌های او استخراج کرده (۳) این بود گوشه‌ای از سرگذشت دریانوردان مسلمین. از نظر این وقایع می بینیم که بر توری دریانوردی در دریای روم (مدیترانه) مدتهای طولانی منحصر ب مسلمین بود.

بقیه از صفحه ۶۸

اسامین پندهای لایزال برای همیشه (ع) دادوستد دارم منتظر ای خدا و پیامبر (ص) و با تو هم دشمنم تنها بخاطر خدا و پیامبر (ص) و پیش از این هر چه من تمام کرده ام معاویه که از خشم بر خورده لرزید فریاد زد معلوم می شود زندان خنجر تا ترق در این خنجره است، بپایید او را بر گردانید.

عاموران محمد بن حذیفه را باز سوی زندان بردند، آنقدر در میان حال زندان ماند تا سرخ رویش از نفسش آید شد، گشت تا بپایید تا بپایید گشتی رفت تا در بهشت یا هر زند (بوتالپ) تجدید دیدار کند رفت تا در جهان دیگر در محکمه عدل الهی آنگاه ظلم و جور عینیت معاویه را محکوم کند.

۱- کمالونیکا یا کمالونیکس، مرکز جدید سلانیک، است در آن عصر این شهر بعد از قسطنطنیه بزرگترین و غنیترین ممالک دولت روم شرقی بشمار میرفت و سکنه آن در آن اهل مالان بود ۲۵۰ هزار نفر بود.

۲- کمال بن انبیر ح ۷۷ تا ۱۷۶ و تاریخ ابن خلدون ح ۳۳ تا ۳۵۷
 ۳- آزاد ساختن و مبادله اسیران مسلمین و نصارا میان خلفای اسلامی و دولت روم شرقی بطور رسمی انجام میگرفت، این کار پیوسته مدتی از حدود شام یا آناتولی جزیران داشت. از این راه دساعهز این از اسیران جنگی مسلمین و بهمان گونه از نصارا آزاد می گردید.